فهرست:

[بحث ششم بیع اعیان نجسه: بیع کلب و خنزیر 3](#_Toc388865302)

[اقوال در کلب و خنزیر 3](#_Toc388865303)

[منافع کلب: 4](#_Toc388865304)

[آيا منافع استفاده از سگ به لحاظ شرعی جایز است؟ 4](#_Toc388865305)

[کلب هراش 5](#_Toc388865306)

[بيان اصل در انتفاعات 5](#_Toc388865307)

[ادله خاصه: مقتضای روایات در مسأله چیست؟ 6](#_Toc388865308)

[روايت اول 6](#_Toc388865309)

[روايت دوم 6](#_Toc388865310)

[روايت سوم 6](#_Toc388865311)

[بحث سندي 7](#_Toc388865312)

[روایت چهارم 7](#_Toc388865313)

[روایت پنجم 7](#_Toc388865314)

[روایت ششم 7](#_Toc388865315)

[روايت هفتم 8](#_Toc388865316)

[طایفه دوم روايات 8](#_Toc388865317)

[روایت اول 8](#_Toc388865318)

[روایت دوم 9](#_Toc388865319)

[روایت سوم 9](#_Toc388865320)

[روایت چهارم 9](#_Toc388865321)

[نتيجه دو طایفه روايات 9](#_Toc388865322)

[طایفه سوم: تفصیل بین صید و غیر صید 10](#_Toc388865323)

[روايت اول 10](#_Toc388865324)

[روایت دوم 11](#_Toc388865325)

[روایت سوم 11](#_Toc388865326)

بسم الله الرحمن الرحیم

# بحث ششم بیع اعیان نجسه: بیع کلب و خنزیر

طبعاً بحث در چند قسمت قرار می‌گیرد که بحث اول همان بیع کلب است و در بعضی کلمات این بحث مقید شده به بیع کلب بری و علتش هم این است که سگ در حقیقت گفته شده در کتاب طهارت که تقسیم می‌شود به کلب بری و بحری و در اینکه حکم نجاست و احکامی از قبیل نجاست که بر عنوان کلب مترتب شده، اختصاص دارد به کلب بری یا کلب بحری را هم شامل می‌شود؟ این در بین فقها محل اختلاف است که واژه کلب که در روایات وارد شده، هم کلب بری را و هم بحری را می‌گیرد، یا اینکه اختصاص به بری دارد. این گر چه بحثش در کتاب طهارت مطرح شده، اما بسیاری از فقها و مشهور این است که کلب را منصرف به کلب بری می‌دانند و لذا در مکاسب هم تعبیر کلب و خنزیر که آورده مقید به الکلب و الخنزیر البریات؛ و اساس بحث هم همین یک نکته است که کلمه کلب و خنزیر ولو اینکه در کلب و خنزیر بحری هم اعمال می‌شود، اما انصرافش در کلمات همان کلب و خنزیر بری و غیر بحری است ازاین‌جهت است که ادله‌ای که برای نجاست کلب و خنزیر آمده ادعا شده که انصراف به کلب و خنزیر بری ادارد و بحری را شامل نمی‌شود و در کلب بحری و خنزیر بحری دلیلی برای نجاستش نداریم. اصل عدم نجاست است.

## اقوال در کلب و خنزیر

در بین عامه اگر نگوییم مشهور مجمع علیه است، حرمت تکسب و بطلان تکسب به کلب است مطلقاً چه کلب صید و کلب معلم و چه غیر از آن، قول مخالفی هم نسبت به کلب صید و این‌ها نقل شده، ولی قول نادری است.

در بین خاصه و امامیه هم معمولاً مشهور این است که تکسب به کلب جایز نیست، مگر کلب صید این بیشتر مشهور است که در بین قدما همین‌طور است؛ اما درعین‌حال اینکه بعضی احتمال اینکه مطلقاً معامله با کلب حرام باشد وجود دارد، گر چه خیلی کم است و اینکه مطلقاً هم جایز باشد باز احتمالش هست، ولی قائلش خیلی کم است و لذا مشهور بین خاصه همان تفصیل است، گفته شده تکسب به کلب صید جایز است، اما سایر سگ‌ها را نمی‌شود تکسب با آن کرد.

## منافع کلب:

کلب از حیواناتی است که منافع زیادی دارد و این‌طور گفته شده که شاید در حیوانات کمتر حیواناتی باشد که این‌قدر آموزش‌پذیر باشد و قابل این باشد که از آن استفاده‌های گوناگون بشود، از قدیم هم استفاده‌های گوناگون از سگ مرسوم بوده و سگ از حیواناتی است که خیلی انس می‌گیرد علی‌رغم اینکه از حیوانات درنده است و حیوان خطرناکی است، ولی درعین‌حال قابل اصلاح و تربیت است، این تفاوت را با خیلی از حیوانات وحشی دارد؛ و به همین دلیل تربیت‌پذیری آن مورداستفاده زیادی می‌تواند قرار بگیرد. در حقیقت در عین اینکه به لحاظ غضب خیلی شدید است، درعین‌حال مهارت‌آموزی و فن‌آموزی و تربیت‌پذیری‌اش هم بالا است، به همین دلیل هم استفاده زیادی از آن می‌شود، از قدیم هم مرسوم بوده که کلب معلم بوده که در صید از آن استفاده می‌شد و همین‌طور به کلب ماشیه و کلب حائط متداول بوده. کلب ماشیه همان سگ نگهبان گله و خانه و این‌ها است و در دوره‌های بعد از خصوصیت آموزش‌پذیری‌اش استفاده‌های بیشتری شده، غیر از نگهبانی‌ها و کشف مواد مخدر و کشف اجساد و این‌ها از آن استفاده می‌کنند؛ و گاهی بیش از این استفاده می‌شود؛ و لذا سگ علی‌الاصول یک حیوانی است که علی‌رغم نجاستش و حرام بودن أکل لحمش و این‌ها مهارت‌آموز است و قدرت و تواناهایی‌های زیادی دارد و لذا منافع محلله فراوانی دارد. در کشورهای غربی هنگام زلزله یکی از کمک‌هایی که می‌کنند سگ می‌فرستند و لذا منافع محلله‌اش هم در اعصار قدیمه محرز بوده.

## آيا منافع استفاده از سگ به لحاظ شرعی جایز است؟

به نظر می‌آید در بعضی از موارد دلیل داریم که جایز است، مثل صید و کلب ماشیه و...که در روایات آمده و پذیرفته شده است که این بهره‌ها را می‌شود از سگ برد و در سایر موارد هم ما حرمتی سراغ نداریم، ممکن است انس با سگ و این‌ها مکروه باشد آن هم دلیل خاصش را من یادم نمی‌آید فکر می‌کنم کراهتی در بعضی از انتفاعاتش باشد ولی علی‌الاصول ما دلیل خاصی نداریم انتفاعات به کلب جایز است مگر انتفاعاتی که مشخصاً تحریم شده که أکل لحمش تحریم شده و استفاده از پوست و این‌ها برای نماز و این‌ها به عنوان نجاست تحریم شده؛ بنابراین در همان انتفاعات تحریم شده فقط می‌شود گفت که منع وجود دارد، اما سایر انتفاعات به کلب دلیلی به منع ندارد.

## کلب هراش

کلب هراش همان کلب هار است که طبعش حمله گری و هجوم است و این‌طور می‌گویند که یک نوع مرض خاصی دارد و به خاطر آن طبعش این است که تحمل علیه ...45/19 یلحق أو تترک یلحق...؛ که این تعبیری که در مورد سگ هار آمده و در مورد عالم دینی هم آمده تحمل علیه یلحق کمثله کمثل تحمل علیه یلحق أو تترک یلحق... عالم دینی که به سگ هار تشبیه شده است. بدتر از کمثله حمار این است یکی از تعابیری که در قرآن آمده کمثل الحمار است که کمی اخص از این است که چهار پایایی است که کتاب را می‌برد و استفاده نمی‌کند، ولی این نقش اجتماعی او را می‌گوید، آن نقش فردی را می‌گوید که انباری برای علم است، بدون اینکه روح و روان او تحولی پیدا بکند. آن بحث شخصی خودش است کمثل الکلب نقش اجتماعی است، بریده از معلومات خودش است و به لحاظ فردی‌اش حجابی بین او و معلوماتش وجود دارد، به لحاظ اجتماعی‌اش کمثل الکلب. آن هم اخص از این است و می‌گوید بهره‌ای نبرده ولی این می‌گوید وجودش مضر است.

## بيان اصل در انتفاعات

اصل این است که انتفاعاتش جایز است و دلیل بر آن وجود ندارد. اگر ما باشیم و قواعد یعنی اگر روایت و دلیل خاصی در بحث نداشتیم، باید بگوییم اگر کسی قائل به این شد که تکسب به اعیان نجسه مطلقاً حرام است و باطل است، اینجا هم به عنوان مصداق باید همان نظر را بگوییم؛ اما اگر کسی این را نگفت که ما هم قاعده کلیه حرمت تکسب به اعیان نجسه را قبول نداریم، آن‌وقت در اینجا حرمت تکلیفی که معنا ندارد و بطلان وضعی هم تابع این است که منافع محلله داشته باشد، یا نداشته باشد، طبعاً قاعده این‌طور اقتضا می‌کند که چون سگ حالت دست‌آموزی دارد منفعت محلله دارد و تکسب به آن جایز است، مگر اینکه نوعی از سگ باشد که معلوم است که دست‌آموز نیست و جز هجوم به دیگران کاری از او برنمی‌آید؛ یعنی انتفاع محلله برای او متصور نباشد، آن‌وقت تکسب به او باطل می‌شود؛ اما علی‌الاصول چون سگ دست‌آموز است و قابل اصلاح و تغییر است منفعت محلله برایش متصور است و می‌شود با او معامله کرد. این طبق قاعده است اگر لو کنا نحن و الادلة لقلنا به اینکه لا حرمة فیه لا وضعا و لا تکلیفاً. لوجود المنافع المحللة فیه.

## ادله خاصه: مقتضای روایات در مسأله چیست؟

روایاتی که در بحث وارد شده می‌شود به سه طایفه تقسیم کرد، یک طایفه روایاتی است که دلالت بر بطلان تکسب به کلب مطلقاً می‌کند، قیدی ندارد تکسب به مطلق کلب مورد نهی وضعی قرار گرفته است.

### روايت اول

**وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ**»[[1]](#footnote-1) تا آخر حدیث که اینجا تعبیر سحت دارد، منتهی بيان شد سحت که می‌گوییم **ثَمَنُ الْكَلْبِ سّحْتٌ** بیش از این حرمت وضعی و بطلان معامله را نمی‌رساند و دلالتش بر حرمت تکلیفی یک مقدار ضعیف است، آنچه متیقن از مدلول این است که بحث کردیم، این است که سحت حرام وقتی در معاملات به ثمن یا به تکسب تعلق می‌گیرد، عرف استفاده می‌کند که باطل است. سند این روایت هم بحث نوفلی است که با تردید همراه است.

### روايت دوم

**وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ** صل الله علیه و آله و سلم **ِلعَلِيٍّ** علیه‌السلام که از وصایای پیغمبر به علی علیه‌السلام این بود که «**يَا عَلِيُّ مِنَ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ**»[[2]](#footnote-2) در اینجا هم تعبیر به سحت شده و دلالتش هم در حد بطلان وضعی است، البته سند این هم سند تامی نیست و توثیقی ندارد.

### روايت سوم

**وَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي عَدَوِيَّةَ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّه‏ صل الله علیه و آله و سلم «نَهَى عَنْ خِصَالٍ تِسْعَةٍ** **عَنْ مَهْرِ الْبَغِيِّ وَ عَنْ عَسِيبِ الدَّابَّةِ يَعْنِي كَسْبَ الْفَحْلِ وَ عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ وَ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْب»**[[3]](#footnote-3). اینجا دارد که نهی **عَنْ ثَمَنِ الْكَلْب**. آنجا دارد ثمن الکلب سحت اینجا دارد **عَنْ ثَمَنِ الْكَلْب**. این نهی **عَنْ ثَمَنِ الْكَلْب** هم بعید نیست که مثل سحت باشد، نهیی که تعلق به فعل نگیرد و به معامله و ثمن بگیرد این ظهور در بطلان دارد، نه ظهور در حرمت تکلیفی پس معامله باطل است.

### بحث سندي

سند این روايت **إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي عَدَوِيَّةَ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ** فکر می‌کنم **سَالِمِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي عَدَوِيَّةَ** توثیق ندارند. به نظرم می‌آید توثیقش را نپذیرفتیم. مثلاً **قَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ** از رجال کامل الزیارات ظاهراً آن هم مشکلی دارد، این را دقیق حافظه‌ام یاری نمی‌کند می‌شود دید، ولی اصل اینکه حدیث اعتبار ندارد به نظر می‌آید مسلم است.

### روایت چهارم

**وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الرِّضَا ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ سُحْتٌ»[[4]](#footnote-4).** اینجا هم باز دارد ثمن الکلب سحت به همان نحو؛ و سند هم به خاطر سهل بن زیاد توثیقی ندارد.

### روایت پنجم

**وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام «مِنْ أَكْلِ السُّحْتِ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ»[[5]](#footnote-5).** اینجا هم دارد و نهی عن ثمن الکلب. این هم به خاطر قاسم بن سلیمان که توثیق ندارد، گر چه رجال کامل الزیارات باشد، ولی آن هم قبول نداریم. این روایت هم مبتلای به ضعف است. ولی **نهی عن ثمن الکلب** در این روایت هم آمده است.

### روایت ششم

**الْعَيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنِ الرِّضَا علیه‌السلام** این در تفسیر عیاشی هم همین مشکل را دارد که مستقیم سلسله سند را حفظ می‌کند، راوی آخر یا یکی دو تای آخر را می‌آورد؛ که سند ندارد و مقطوعه است. فقط دارد حسن بن علی الوشاء؛ مسلم بین مرحوم عیاشی و حسن بن علی الوشاء فاصله زیاد بوده، ولی وسائط در اینجا نامشان مذکور نیست. منتهی این هم از امام رضا است که فرمودند: **«ثَمَنُ الْكَلْبِ سُحْت‏»[[6]](#footnote-6).**

### روايت هفتم

**عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ** که ظاهراً ابراهیم بن ابی البلاد هم توثیقی ندارد. **قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه‌السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ عِنْدَهُ جَوَارٍ مُغَنِّيَاتٌ** تا حضرت جواب می‌دهد راجع به جاریه‌های مغنیات و بعد می‌فرماید که «**ثَمَنَ الْكَلْبِ وَ الْمُغَنِّيَةِ سُحْتٌ**»[[7]](#footnote-7). اینجا هم دارد **ثمن الکلب سحت.**

این هفت روایتی است که مطلقاً دلالت بر بطلان تکسب به کلب می‌کند. البته این‌ها فقط همان یک روایتش بعضی قبول دارند که نوفلی عن السکونی است و معمولاً مبتلای به ضعف است. ولی روایات متعدد است، شاید نظیر این را هم عامه دارند که از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند و همین مضمون که **ثمن الکلب سحت** یا خبیث در بعضی از روایاتی که از عامه نقل شده خبیث دارد؛ که روایات عامه هم در دراسات از سنن بیهقی و این‌ها نقل کرده است. البته این‌ها را مجموعاً با این کثرت و نقل متعدد نمی‌شود راحت کنارش گذاشت ولی به صورت مستقل هیچ‌کدام از این‌ها دلالت تامی نداشت.

## طایفه دوم روايات

طایفه‌ای است که این سحت و بطلان را روی کلب غیر صید برده است.

### روایت اول

**وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صل الله علیه و آله و سلم قَالَ: «ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ»[[8]](#footnote-8).** دیگر ثمن الکلب سحت ندارد قید دارد **ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ**. کلبی که صید نمی‌کند سحت است. این یک روایت است که همان تعبیر سحت را دارد منتهی کلب لا یصطاد است.

### روایت دوم

**مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ علیه‌السلام «أَجْرُ الزَّانِيَةِ سُحْتٌ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ بِكَلْبِ الصَّيْدِ سُحْت»[[9]](#footnote-9)‏.** دارد ثمن کلبی که صید نیست سحت است. این روایت هم اعتباری ندارد، مگر قول آقای بروجردی یا قول آقای فاضل یا حضرت امام که می‌فرمایند که اگر مرحوم صدوق نسبت جازم دهد قبول است. با آن قول این روایت معتبر است، اما روی قولی که این را نپذیرفت و ما هم نمی‌پذیریم، طبعاً این روایت هم معتبر نیست.

### روایت سوم

**مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ.** این روایت استثنائاً در این همه روایات کاملاً معتبر است، از امام صادق است که فرمودند: **«ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ سُحْت»[[10]](#footnote-10).‏**

### روایت چهارم

**قَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ** که یکی دو سند را بعد بحث می‌کنیم **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ»[[11]](#footnote-11).** این هم کلب لا یصطاد دارد. اینکه منظور از صید و این‌ها چیست؟ بعد بحث می‌کنیم.

## نتيجه دو طایفه روايات

این دو طایفه اگر تنها بودند چه می‌کردیم؟ اینجا مطلق و مقیدی است که مثبت یا نافی نیستند، این‌طور نیست که یکی مثبت باشد، یکی نافی باشد، مطلق و مقید این است که یکی گفته اکرم العالم یکی گفته که لا تکرم العالم الکافر. ولی اگر یکی بگوید اکرم العالم و یکی بگوید اکرم العالم الذی هو عابد. مطلق و مقید نمی‌شود. یا بگوید لا تکرم الفاسق و یکی بگوید لا تکرم الفاسق المرتکب للکبیره. مطلق و مقیدی که مثبت و نافی باشند، مطلق بر مقید حمل می‌شود؛ اما وقتی مثبتین یا نافیین باشند، مطلق بر مقید حمل نمی‌شود، فقط آنچه مقید است حداکثرش این است که حمل بر این می‌شود که آنجا تأکید بیشتری است. یک جا گفته أکرم العالم و یک جا گفته اکرم العالم العادل؛ یعنی در عالم و عادل تأکید بیشتری دارد لا تکرم الفاسق و لا تکرم العالم الفاسق الفاسق الذی هو عالم. این معنایش این است که تأکید بیشتری دارد، ولی این حمل بر آن نمی‌شود. کلب الذی لا یصطاد. اکرم العالم الذی هو عادل معنایش این نیست که غیر عادل را احترام نکن. این مفهوم لقب است مفهوم لقب همان خود عنوان است. اکرم العالم، العالم مفهوم ندارد که غیر عالم را احترام نکن. وقتی هم بگوید که اکرم العالم العادل، العادل هم مفهومی ندارد. اگر مفهوم داشت الذی لا یصطاد الذی هو غیر صید این مفهوم داشت، آن‌وقت مثبت و نافی شد. ولی با توجه به اینکه لقب و وصف و این‌ها مفهوم ندارد در این دو طایفه حمل مطلق بر مقید نیست؛ و لذا اگر ما بودیم و دو طایفه می‌گفتیم مطلق کلب سحت است، منتهی در کلب غیر صید تأکید دارد. این تا اینجا با هم تقابل ندارد. طایفه سومی است که آن طرفش را هم ذکر کرده، یعنی صید و غیر صید را تفصیل قائل شده. آن طایفه که بیاید آن‌وقت جای جمع پیدا می‌شود.

## طایفه سوم: تفصیل بین صید و غیر صید

روایاتی است که نگفته کلب سحت است، یا ثمن الکلب غیر صید سحت است، بلکه علاوه بر آن گفته ثمن کلب صید لا بأس به یعنی کلب و صید را تصریح کرده که لا بأس به.

### روايت اول

**مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَمَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعَامِرِيِّ**.

این سند افراد زیادی دارد که توثیقی ندارد، مخصوصاً قاسم بن ولید و ابی عبدالله عامری که مجهول هستند؛ و اسمشان در کتب رجال نیست. این دارد که **سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ** کلبی که صید نمی‌کند، حضرت می‌فرماید: **«سُحْتٌ وَ أَمَّا الصَّيُودُ فَلَا بَأْسَ»[[12]](#footnote-12)**. صیود به معنای کلبی است که صید کننده است. اینجا تفصیل داده فقط ندارد که **ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ سُحْتٌ** می‌گوید **وَ أَمَّا الصَّيُودُ فَلَا بَأْسَ**. طبعاً اینجا مقیدی هست که جمعش هم روشن است. این روایت اعتبار ندارد.

### روایت دوم

**وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ** همان سند قاسم عن علی عن ابی بصیر است که بحث می‌کنیم **سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ قَالَ «لَا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَ الْآخَرُ لَا يَحِلُّ ثَمَنُهُ»[[13]](#footnote-13). وَ الْآخَرُ** منظور دیگری است یعنی آنچه غیر صید است آن لا یحل ثمنه. این هم بنا براینکه این‌طور معنا بکنیم. سند این روایت را باید بحث کنیم.

### روایت سوم

**عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَمَّارِيِّ**. این همان ولید عماری است که در آن روایت هم بود بعضی احتمال داده‌اند که این دو یک روایت باشد. گر چه ظاهرش خلاف این است. سند این هم معتبر نیست. **سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ فَقَالَ: «سُحْتٌ وَ أَمَّا الصَّيُودُ فَلَا بَأْسَ**»[[14]](#footnote-14). این هم روایت دیگری است که شاید یکی معتبر باشد.

1. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص 93.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- همان، ص 94.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- همان، ص 95.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- همان، ص 118.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- همان، ص 119.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- همان، ص 120.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- همان، ص 123.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- همان، ص 94.** [↑](#footnote-ref-8)
9. - **همان.** [↑](#footnote-ref-9)
10. **- همان، ص 119.** [↑](#footnote-ref-10)
11. **- همان، ص 94.** [↑](#footnote-ref-11)
12. **- همان، ص 118.** [↑](#footnote-ref-12)
13. **- همان، ص 119.** [↑](#footnote-ref-13)
14. **- همان، ص 118.** [↑](#footnote-ref-14)